

ترجمہ فارسی مرسلہ

نستعلیق

ادب فارسی ~~جلد~~ 13

کتاب کا نام : ترجمہ فارسی مرسلہ

مصنف : عبدالرحمن جامی

فن : ادب

خط : نستعلیق

ترجمہ فارسی لغت

آئینہ صوتی

يا مسيب الاسباب

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتخلى عن الكافرين
يعني جميع محامد و ثنائيات ثابت مر خداير که پروردگار عالمهاست پرورش لایق
آن اسم را بقا و اول را بذكر و روح را بقا و سب را بذكر و رواتی هشتاد و نه را عالم است که از جمله
آن عالم کی این عالم است و برواتی هزده هزار عالم و خوشبختی دار آخرت و نیکبختی حیات
بر وجه اتم و اکمل و احسن و اجمل مرقوم که زنده راست از هر دو جهان بدل اگر چه در میان
آنت کجا لایق است کل و الصلوة والسلام علی المظهر الامام محمد
و آل و صحبه اجمعین و درود اعظم بران مظهر اتم و آل معظم و اصحاب منعم او با درود
مظهر اتم در حق آن سرور عالم برین وجه است که حضرت مخدومی اطال الله عمره در عالمش
فرمودند آن اینست که ظهور و تجلی تقسیما و تعالی در بنی ماصلی الله علیه و آله و سلم جمع
اسماست غیر از وجوب ذاتی بر وجه کمال بی غالبیت یکی بر دیگری بلکه بر سبیل تسایف
و اعتدال اما در انبیا و دیگر اولیا رضوان الله تعالی علیهم اجمعین فقط نیز بجمع اسما
ظهور فرموده است لیکن بر طریق غالبیت بعضی اسما و مغلوبیت دیگری نیز بر سبیل
اعتدال لفظ مظهر اتم بر بنی صلی الله علیه و سلم مخصص شد نه بر غیر او و بعد
فیقول العبد الذنب للمحتاج المشفاعة النبی صلی
الله علیه و آله و سلم الشیخ محمد ابن الشیخ فضل الله
زینک من الکلمات فی علم الحقائق جمعها بح

تعالی و کرمه و پس از حمد و درود میگوید بنده موسوم بحال کنه محتاج شفاعت
صیبه الشیخ محمد ابن الشیخ فضل الله که این خلاصه است از سخنان در علم حقائق که بحاجت
ام آرا بمحض فضل و کرم رب خلایق و جعلت ثوابها لروح رسول الله صلی
الله علیه و آله و سلم و سمیتها بالتحفة المرسله الی النبی صلی
الله علیه و آله و سلم و اسأل الله تعالی ان یرسل ثوابها الیه علی الصلوة
و السلام انه علی کل شیء قدی و بلا جابر جدی و کرد انیم ثواب آن آخه
روح مطهر و بدیه جان آن سرور و نام خادم آن مجموعه را بالتحفة المرسله الی النبی صلی الله
آله و سلم و میطلیم از خدا تعالی اینکه برساند ثواب آن سرور و جن و بشر بر شریک او
باجابت آن اقدار و نور و اجدرا علم و الخوازا سعد که الله و ایانا ان
الحق سبحانه و تعالی هو الوجود وان ذلك الوجود لیس له شکل و
لا حد و لا حصر و مع هذا ظهر و تجلی بالشکل و الحد و لا تغیر
عما کان من عدم الشکل و عدم الحد بل هو لان کما کان علیه
یعنی بدنی مادی برادران دینی من که سجد و یکجخت کرد اند شمار خدا تعالی هزار یکدستیکه
حقیقانه و تعالی هئیت هستی وی عین ذات و است و آن هستی را نه صورت است و شکل و
نه هئیت و نه شکل و نه حد است و نه نهایت و نه ابتداء است و نه غایت و با وجود این شکل
ظهور نموده و بحد تجلی فرموده و گذشته از آنچه بوده بلکه در ظهور و نمود همچنانست که پیش از آن بود
و این را مثالی گویم که بفهم قریب تر کرد و آن نسبت که اگر شخصی کرد و خود آئینه نامحلی مختلف
دارد خرد و کلان طویل و عرض مثلثه و مربعه و مسدسه و مثلثه در آن آئینه بر آن
آئینه صورت مختلف پیدا خواهد شد در آئینه خرد صورت خرد و در آئینه کلان بصورت کلان

در طویل و در عرضیه عرض و هم برین قیاس در آینه نای دیگر بی آنکه حقیقت انشخص و
صورت اصلی او تغییر پذیرد و زنگی دیگر که در پس بدین آنچه محال بود چگونه جوار آمد و نیز
این حکم در فرشتگان و جن منقول و معروفست که ایشان بصورت مختلفه پدید میشوند و از
حقیقت خود منقلب نمیکردند بلکه از شعبه بازان و مساحران چنین ظاهر میشود که خبر نمودار
بیش نیست چنانچه برین را مار و کل را خار میسازند و ما با آن چشم سر می بینیم که آن
مار کشت و کل خار و حقیقت نه آن مار کشته و نه این خار بلکه خبر نمودار چیزی دیگر است
پس چون این معنی در مخلوقات جایز آید بر قیاس و حکم بر حق چه مشکل نماید بشنو اگر
بیرون از دایره بسوی موی جاتی قدس و الغیر آن کان بود و نبود
از همان نشان الآن عرفت علی ما علیه کان با اعداد کون در کثرت صورت
نمایشت با فالکل واحد تجلی بکل نشان با نوبت محض کرده باوصاف خود با نوبت نام
تنوعات ظهورش بود همان با هر چند در همان معیان نیست غیر او با فی صدقاته نه نیست
فی عیان با فایض بود وجود بر عیان انس و جان با بسیاری بود لطف و اطوار با در جان و اما
بهر بصیرت و بنیاب بصیرت که با هر زبان و توانا با هر توان با جامی کشید و از باز که آشنی
مزیست کس مگوی و صد نیست کس با بدان با آینه مثل که لغتم بر همه وجوده نباید نیست
بلکه در آن دیدن ذات و باز داشتن صفات حسنه و تعالی در ظهور فرمودن در تعینت
و در نیکه هر نقص و عیب که هست را جعبت برین ظهوره بران ذات که اگر فی الحقیقت
این دقیقه میخای تخم قرصه ذکر در دل بکار آب عقاید حمید و اخلاق و اعمال پسندیدن
بده و خاشاک ذایم رتبه از او بیرون نه پس نباید بین و نمیزه مالا عینت را ملاذ جمع
از و بچین در این قطعه حضرت مولانا روز بهمان با قلاصا با غیر عین بر این راه تمام جان

کن با قطع آنچه نپذیرد است و چشم همه و آن شنیده است و گوش زمین با در کل باطله
نموده است آن با خیز و بیا در کل ما آن بین با ان الوجود واحد والا لبا س
مختلفه و متعدده با ان ذلك الوجود حقیقه جمیع الموجودات
و باطنها و ان جمیع الكائنات حتى الذرة لا تخلو عن ذلك
الوجود یعنی آن هستی کمیت و با سها مختلف بسیار است و تعینات او چند و بیشتر
آن وجود حقیقت همه کائنات و باطن جمیع موجودات بلکه همه ذرات خالی نمید
از وجه ممکن نیست که بی آن هستی اشیا را وجود تصور گردد و ان ذلك الوجود
لیس بمعنی التحقق و الحصول لانه ما من المعانی المصدره لیس
بموجودین فی الخارج فلا یطلق الوجود بهذا المعنی علی الخی الموجود
فی الخارج تعالی عن ذلك علوا کبیرا و بدینست که آن وجود بمعنی تحقق و
حصول نیست که اینجا از معانی مصدریه اند که در خارج وجود دارند پس لفظ وجود بمعنی
بر حسنه و تعالی که موجود در خارج است اطلاق نباید کرد که نشان او بر ترست از نیکه
آن لفظ در حق او بدین معنی نباید بل عینا با ان الوجود الحقیقه
المتصفه هذاه الصفات اعنی وجودها بذاتها و وجود
سائر الموجودات بها و انتقاء غیرها فی الخارج و ان ذلك الوجود
من حیث الکنه لا ینکشف لاحد ولا یدرک العقل ولا
الوهم ولا الحواس و لایاتی فی القیاس لان کلهن محدثات
و المحدث لا یدرک بالکنه الا المحدث و ذاتها و صفاته با نعم
عن ذلك علوا کبیرا بلکه میخوایم بدان وجود حقیقی که متصفست با صفاتی

یعنی هستی او بذات وی هستی سایر موجودات بدو در خارج انتفاء غیر حقیقت او در آن
وجود از حیثیت کینه هیچکس را انکشاف نیست مگر در دو عقل او را در یاد نه هم در حواس و نه او
در اید در قیاس جبرائیلها هم نو پیدا شده اند و نو پیدا شده بکنه ادراک کند مگر شایع
بمنا خود را و ذات صفات حقیقانه تعالی از ان برتر است و معنی خباثت حضرت
ملا جامی گفته اند **باجی اندیش در اسرار الهی رسد در ذات صفات حق کما یسئد**
علمیکه تناهی صفت انی اوست **در ذات مبراز تناهی رسد** ادراک بطون
حق و کیتای او **بمکن نبود عقل و دانایی او** آن که فرات مرتب نبی **تفصیل عا**
سپای او و من اراد معرفت بهمد الوحد و سعی فیه فقد ضیع
وقت و دیکه بخاهد معرفت آن هستی بحیثیت کینه او سعی کند در پس او
تحقیق ضایع کرد هم خود را و ان **لان لك الوجود هر اتب کثیر المرتبه الی**
مرتبه الالعیان و الاطلاق و الذات البت کاجمعنی ان قید
الاطلاق و مفهوم سلب التعین ثابتان فی تلك المرتبه بل
بمعنی ان ذلك الوجود فی تلك المرتبه منزله عن اصناف النعوت
والصفات و مقدس عن کل قید حتی عن قید الاطلاق
ایضا و هذه المرتبه کسفی بالمرتبه الاحدیته و هر کس الحق
سبحانه و تعالی و لیس فوقها مرتبه اخر و بل کل المرتبه
تحتها و من ان وجود مرتبه باست بسیار مرتبه اول مرتبه لا تعین و اطلاق و ذات
بختت نه باینکه قید اطلاق و مفهوم سلب تعین در ان مرتبه ثابت باشد بلکه باین
معنی که ان وجود در ان مرتبه منزه است از اصناف جمیع نعوت و صفات و عقد

از این صفات تا از قید اطلاق نیز و این مرتبه کینه حقیقانه و تعالی است و بالای او مرتبه دیگر نیست
بلکه هر مرتب تحت این مرتبه اند و این مرتبه را بر مرتبه احدیت می نامند و این اسماء
اصطلاح اینقوم نیز نامهای این مرتبه اند احدیت ذاتیه احدیت مطلق احدیت
احدیت لا تعین عالم الالهیوت **از الالزال عین کج فوزی مشکوه غیبیه ذات کت**
ذات صرف ذات بلا اعتبار ذات مطلق ذات ساری ذات احدیت ذات لا یقعد
ذات موت ذات نه هو وجود بخت وجود مطلق و عدم عدم بطون بطون کون
خفا خفا قدم قدم اول الالهیات آخر الالهیات عین هویت عین الوجود غیر الوجود
و غیر العین و المرتبه الثانیة مرتبه التعین الاول و هی عبارة
عن علم تعالی الذات و صفاته و جمیع الموجودات علی وجه
الاجمال من غیر امتیاز بعضها عن بعض و هذه المرتبه ستمی
بالوحدان و الحقیقة الحمدیه یعنی مرتبه دومی مرتبه تعین اولست و ان مرتبه
عبارتت از ذاتین حقیقانه و تعالی مرتبه ذات صفات خود و همه موجودات از وجه
اجمال بی امتیاز بعضی از دیگری و نام این مرتبه مرتبه وحدت و حقیقت محمدیه میزند
تعین اول عقل کل عقل اول برزخ کبری برزخ البرزخ مرتبه اولی از غیب و
غیب مطلق و عالم جبروت و عالم صفات و قلم اول روح محفوظ نام الکتاب بخلاف اول
مبدأ اول حقیقت الحقایق احدیت الجمع یعنی اولی روح عظیم ابوالواحد و الالکبر
اوم حقیقی نزل اول عالم مطلق نشاء اول عالم وحدت قابلیت اول رابطه مطلق و
نهو و جمیع الجمع و وحدت صرف مرتبه رحمت عالم اجمال ظهور اول موجود اول وجود
اجمال و کثر الکنوز عالم نور اسم عظیم برزخ اولی کثر الصفات مرتبه اولی وجود مطلق

واصله اولی به عالم معنی فؤرة البیضا و المرتبة الثالثة مرتبة العیان
 و هي عبارة عن علمه تعالى لذاته وصفاته وجميع الموجودات
 على طرق التفصیل و امتیاز بعضها عن بعض و هذه
 المرتبة تدعى بالواحدية و الحقيقة الانسانية یعنی مرتبة نبی
 مرتبة تعیین ثانیة و ان عبارتت از دانستن حقیقانه و تعالی مرزات علیه صفات
 سینه خود و سبب انام را بر نمط تفصیل و جدا شدن یکی از دیگری بی اجمام و این مرتبه
 بوحدیت و حقیقة انسانیة نام دارند و بدین اسمیه می نامند انکارند تعیین ثانی
 تجلی ثانی فلك الحیوة حضرت الربوبية حضرت الجمع منشأ الكثرة احدیت الكثر
 قابلیت ظهور مرتبه ثانی از عیب بزخ ثانی بمنتهی المعرفة بمنزل التلی منبج الحیوة
 منشأ السوی حضرت الوهیت منتهی العابدین حضرت اسام کون جامع الالیم
 ظهور ثانی فظل الثانی فظل محمود و نفس رحمانی عطاء وجود مفاض مبدا انانی منشأ ثانی
 عالم ملکوت عالم باطن عالم امر عالم ثانی فجمع الارواح بدانانی عالم اسما عالم وجود و مقام
 ارواح به عا و ارواح پر تو وحدت فظل وحدت بمیدان صفات کثر الارواح عن البقیة
 کتاب مبین ملک باطن فلهذا ثلث مراتب کلها قبل بینه و التقدم و
 الشاخر عقلی که در ثانی و این مرتبه قدیمند و تقدیم و تاخیر عقیده ثانی
 چنانچه عقل تقاضا میکند که صفت حیات مقدم باید بر صفت علم و قدرت و سایر صفات
 و نه عکس آن شاید اگر چه تقدیم و تاخیر ثانی در ان غمی نماید که هر صفات حقیقانه و تعالی
 قدیمند اما در طور عقل تقدیم و تاخیر ثانی میدارند پس این تقدیم و تاخیر هر سه مرتبه هم برین
 قیاسست که عقل چنان تصور میکند که اول ذات باید بعد از ان صفات اول

و البیاض
 و السیاق

اهل باید بعد از ان تفصیل نبی آنکه اینجا زمانه را هیچ دخل باشد و این سلسله بسیار باره
 ففهم توان کرد و فکر عمیق و در شرح و المرتبة الرابعة مرتبة الارواح
 هي عبارة عن الاشياء الكونية المحردة البسيطة التي ظهرت
 علو ذواتها و على امثالها مرتبة جهام مرتبة ارواحست ان مرتبة عبارتت از اشیا
 کونیه مجردة بسیطة که ماده و ترکیب ندارند و ظهور بر ذات خود و امثال خود دارند چنانچه با یک
 بر ذات خود ظاهر هم و بر دیگری نیز یعنی ذات خود را نمیدانیم و دیگر هم ذات را نمیدانند
 و المرتبة الخامسة مرتبة عالم المثال و هي عبارة عن الاشياء
 الكونية و المركبة اللطيفة التي لا تهتكل التجزئي و التبعض و
 لا الخرق و الا التیام و مرتبة پنجم مرتبة عالم مثالست و ان عبارتت از اشیا
 کونیه مرکبه لطیفه که قبول نمیکند باره شدن و دریدن و پیوستن را و شملت این مرتبه همه
 صور جسم و ارواح و جهان و همه اشباه هیچ صورتی نیست که او در این مرتبه مثال
 مطابق کمال از نیست و المرتبة السادسة مرتبة عالم الاجسام و
 عبارة عن الاشياء الكونية المركبة الكثيفة التي تهتكل التجزئي
 و التبعض و الخرق و الا التیام مرتبة ششم مرتبة عالم اجسام و بدست
 ان عبارتت از اشیا کونیه مرکبه کثیفه که قبول نمیکند باره شدن و پیوستن را و
 المرتبة السابعة مرتبة الجامعة لجميع المراتب المذكورة الحسنة
 و النوانسية و الوحك و الواحدیتة و هي التجلی الاخير و هو الانسان
 مرتبه هفتم مرتبة ایت شامل بر جميع مراتب مذکوره جسمانیة و نورانیة و وحدت و واحدیت
 را و این مرتبه تجلی و لباس اخیرست که عبارتست از انسان بی نظیر فلهذا سبع

و البیاض
 و السیاق

مراتب اولی منها مرتبه الاظهار والستة الباقية منها هي
مراتب الظهور الكلية والاخير منها اعني الانسان اذا عوج
ظهور فيه جميع المراتب المذكورة مع انبساطها يقال له
الانسان الكامل والعروج والنبساط على وجه الاكمل
كان في نبي ناصلي الله عليه وسلم ولهذا كان خاتم النبيين
پس اربع مرتبه که اول الزان مرتبه لاظهار است وشن باقی مراتب ظهور کلیه مرتبه
پس که آن انسانست وستی که ترقی کند و پیدا شود در همه مرتبه های مذکور و با انبساط
و فرای خود در آن وقت اور انسان کامل گویند و عروج و انبساط بوجه امتداد
نبي ناصلي الله عليه وسلم هم از ختمه اور خاتم النبيين و امام المسلمين میگویند و آن
اسماء مرتبه الالهيه لا يجوز اطلاقها على مراتب الكون
والمخلوق وكنه الاجنوز اطلاق اسماء مراتب الكون على مرتبه الالهيه
و برستی که اطلاق کردن نام های مرتبه الوهیت بر مرتبه کونیه و خلقیه روا نیست و همچنین
عکس آن و ترک این رعایت نیز زندقه و الحاد است نزد محققان چنانچه مولوی حاجی
بدان اشارت نموده و سدی در حق و باطل فرموده اند **رباعی** ای برده کمان صاحب
تحقیقی **شواهد** صفت صدق و یقین صدیقی **بهر** مرتبه از وجود حکم دارد که حفظ مرتب
کنی زندقه و آن **لذلك** الوجود کمالین **احدهما** کمال ذاتی
و ثانیها کمال اسمائی اما **الكمال** الذاتی فهو عبارة عن ظهور
تعالی علی نفسه بنفسه فی نفسه لنفسه بلا اعتبار الغیر
و الغیریه و الغناء المطلق لازم لهذا الکمال الذاتی و معنی

الغناء المطلق مشاهدته تعالی فی نفسه بجميع الشیون باعتبار
الالهيه و الکیانیه مع احکامها و لوازمها و مقضياتها علی
و جبر کلی جملی لاندراج الكل فی بطون الذات و وحدته
كاندراج جميع الاعداد فی الواحد العددي و برستی که مر آن
وجود او و کمال اندکی کمال ذاتی و دو کمال اسمائی اما کمال ذاتی عبارتست از
ظاهر شدن حق سبحانه و تعالی بر ذات خود از ذات خود و برای ذات خود بی
اعتبار غیر و غیریت و غناء مطلق لازم این کمال ذاتی است و معنی غناء مطلق آنست که
مشاهده حقیقانه و تعالی در ذات خود همه شیون اعتبارات الهی و کونی را با احکام لازم
و مقضی او بر وجه کلی جملی باشد زیرا که همان در بطون ذات او وحدت او مندرجند
چنانچه همه اعداد و در واحد عددی مندرجند و انما سمیت غناء مطلقا لانه
بهذه المشاهدة مستغن عن ظهور العالم علی وجه التفصیل لاحقیه
فحصول المشاهدة الی العالم و ما فیها لان مشاهدت جميع شوا
حاصلة له تعالی عند اندراج الكل فی بطونه و وحدته و هذه
المشاهدة تكون شهودا غیبیا علیا کشهود المفصل فی الجملة و
الکثیر فی الواحد و التخالک مع الاعضان و توابعها و النواة الواحد
و نامیده نشده است این مشاهده مذکوره غناء مطلق مکرزین محبت که حقیقانه و
تعالی بدین مشاهده بی نیازست از ظهور عالم بر وجه تفصیل در حصول این مشاهده و در هیچ
حاجت نیست سوی عالم و چیزیکه در ویست زیرا که مشاهده جمیع موجودات حاصل
است مردار و زویک مندرج شدن همه در بطون ذات او در وحدت او و این مشاهده

شود و غیبی علمی به شناخته شود مفصل در محمول بسیار در واحد و تخیل با هم شناخته شود و توابع او در
 یک جنبه شناخته این رباعی مولوی جامی شیرین غنیت رباعی دامان غنا و عشق پاک
 پاک بر آلودگی نیاز داشت خاک چون جلوه گر و نظار کی جمله خودست اگر باد تو در میان
 نباشد بر چه پاک و اما الکمال الاسمائی فهو عبارة عن ظهوره
 تعالی علی نفسه و شهوده ذاته و التعنیات الخارجیه اعنی
 العالم و ما فیہ و هذا الشهود تكون شهودا عینیا و عینیا و وجودیا
 کشود المحمل فی المفصل الواحد فی الکثیر و النواتی فی النخلة
 و توابعها اما کمال اسمای عبارتست از ظهور حق تعالی بر ذات خود و ظهور حق
 ذات خود در این تعنیات خارجیه یعنی عالم و چیز که در دست و این شهودی عینی و
 باشد به محسوس بود محمول در مفصل و یکی در بسیار و خسته در تخیل و توابع و لواحق آن
 و این تعنیات نیز بر هر وجه نباید دانست که ذات حسیجانیه تعالی بر ترست از این
 بهم در وجه ممالک مخلوق دارد و این الکمال الاسمائی من حیث التحقق
 و الظهور موقوف علی وجود العالم و ما فیہ لان معناه السابق لا
 يحصل الا بظهور العالم علی وجه التفصیل و این کمال اسمای از
 حیث تحقق در ظهور موقوف است بر وجود عالم و بر آنچه در دست زیرا که در معنی مذکور
 کمال اسمای حاصل نشود مگر در ظهور عالم بر وجه تفصیل اگر کسی گوید که ازین لازم می آید
 که حسیجانیه در تعالی در کمالات ذات و صفات خویش بغير محتاج باشد و این محالست
 او محتاج غیر شود گفته شود وجود او در ذات خود کاملست و در کمالات خود بغير
 محتاج نیست چنانچه این معنی در کمال ذاتی مفهوم گشت همچنان اسما و صفات او در

ذات خود بی شبهه کامل اند لا کرا ظاهرا شدن کمالات صفات و اسما موقوف است بر وجود
 این عالم پس تکمال ذات و صفات او بغير لازم نمی آید اگر کسی که این معنی مخالف عبارت
 گفتند که از متن معلوم میشود که تحقق اسما نیز بر عالم موقوف است گوئیم مخالف نیست
 تو بصیغش انبیت که این کمال اسمای در معنی دارد یکی معنی مصطلح که ذکر شد و دیگری
 معنی لغوی و آن نسبت که اسما و حسیجانیه و تعالی فی حد ذاتها کاملند چنانچه ذات او
 پس باعتبار معنی مصطلح تحقق او موقوف است بر وجود عالم و باعتبار معنی لغوی ظهور
 موقوف است بر وجود عالم که تحقق او رباعی تا حق کرد و جمله او صاعیان و واجب است که ممکن
 آید بمیمان بود و بمکمال ذاتی از علیا فرودست غنی چنانچه خود کرد بیان و این سنده
 من منزلة الاقدام و خارج از فهم عام نیکو فهم کنی تا در غلط نیفتی و ان ذلك الوجود
 لیس بحال فی الموجودات و لا محتاج بها لان الحول و الاحتاد لا یبد
 لهما من وجودین حقو محمل احد هما فی الاخر او تخیل احد
 هما بالآخر و الوجود واحد لا تعدد له اصلا و انما التعدد
 فی الصفات علی ما هی علی مد ذوق العارفین و وجدانهم
 و بدستیکه آن هستی در وجود است در نیاید است و نه بدو متحد است زیرا که در آید
 و متحد شدن را از دو وجود چاره نیست تا یکی در دیگری در آید باید و متحد شود و وجود
 از یکی برایش نیست و اصلا شمار ندارد و شمار تعدد نیست مگر در صفات چنانکه در
 عارفان دین و وجدان را باب کشف یقین بران شاهد است و معنی آنجا در
 قسمت یکی است که جمیع وجود یکی بود و یاد حقیقت کلی یکی بود با مغایرت
 شخصی یا آنکه دو شئی گردیده یکی شوند پس این سه معانی دران وجود نسبت

من مولانا جانا

بوجودات منتفی اند انتقام معنی اول بجهت ازان مصنف فرخ الله فی عمره لیس گفت
انتقام معنی دومی و سیمی نظریست ازان لب لبود کرده و آن العبودیه و
التکلیف و الراحة و العذاب و لاله کلهما راجعة الی التعین
وان ذلك الوجود باعتبار مرتبة الاطلاق منزله عن هذه
الاشیاء کلهما یعنی بندگی و تکلیف و راحت و در دو غم و اندوه و الم را حسب
این تعینات و آن وجود باعتبار مرتبه اطلاق پاک منزله است از جمیع این نقایص
الکلیه کوی که چون وجود حقیقی کیست پس اگر چه از روی ظاهر اطلاق این اشیا
برین تعینات باشد اما از روی حقیقت بران وجود حقیقی بود گفته شود که از مثال
سابق مفهوم شده است که حکم ذات چیزی دیگر و حکم ظهور آن چیزی دیگر است
بر ظهور راجع میشود بر ذات راجع نمیشود چنانچه از ضدی عکس که در اینست نمی نماید
ضدی شخص آن صورت حاصل نمی آید همچنان دیگر صفات از بزرگی و درازی
و پهنایی پس جمیع این نقایص از روی حقیقت برین تعینات باشند بران وجود
حقیقی هوالموفق للسداد و الهادی الی الرشاد و ان ذلك
الوجود محیط لجميع التوجدات کاحاطة الملزوم باللوایزم
و الموصوف بالصفات کاحاطة الخرف بالمظروف
والکل بالجزء تعالی عن ذلك علوا کبیرا و ان وجود محیطست
بجميع موجودات بحج احاطة ملزوم بلوایزم و موصوف بالصفات چنانچه عالم مرصفت
علم و ناد مرصفت قدرت و آتش مر حرارت و بخ مر برودت رانه احاطه آوند مر
خیز را که در وسیت یا احاطه کل مر جز را که حسبجانه و تعالی از چندین احاطه برتر است و منزله

رابعی در ذات حق اندراج شان معروفست ایشان چون صفت ذات حق معروفست
این نقایص یا آرد در آنجا که ضد است یعنی جزونه کل نه ظرفی نه ظرفیت و ان ذلك
الوجود لمانه باعتبار محض اطلاقه سایر فی ذات جمیع
الموجودات بحيث يكون ذلك الوجود فی تلك الذوات عن
تلك الذوات كما كانت تلك الذوات قبل الظهور فی
ذلك الوجود عن ذلك الوجود و ان وجود باعتبار محض اطلاق خود سایر
در ذاتی همه موجودات بمنابته که هست آن وجود دران ذاتها عین آن ذاتها چنانچه
بود آن ذاتها پیش از ظهور دران وجود عین آن وجود که آن صفات
الکامله لذلك الوجود باعتبار کلیتها و اطلاقها سایر فی
جميع صفات الموجودات بحيث تكون تلك الصفات الكاملة
فی ضمن صفات الموجودات عین صفات الموجودات کما كان
صفات الموجودات قبل الظهور فی تلك الصفات الكاملة
عین تلك الصفات الكاملة یعنی همچنان صفات کامله آن وجود باعتبار
کلیه و اطلاق خود سایر است در صفات همه موجودات بجهتیکه این صفات کامله
صفات موجودات عین آن صفات موجوداتند چنانچه بودند صفات موجودات
از ظهور دران صفات کامله عین آن صفات کامله و مراد از عینیت عینیت است از
عینیت محض حقیقت وجود نه از عینیت اطلاق وجود و صفات او ازین جهت
مزدوات موجودات را و صفات او را و ان العالم بجمیع اجزائه عرض
و المعروض هو الوجود یعنی عالم همه اجزای خویش اعراضت و عرض آنرا

بمعنی

منه و تقید از درستی و صفت
نیز که وجود و صفات او

گویند که در موجودیت خود محتاج بغیر باشد چنانچه رنگها و بوها و بویها و در مستحکم است که در سکن
والوان عراضند و معروض جواهر و اجسام که بی اجسام این هر چیز با ظاهر توانستند در نزد
محققان جواهر و اجسام نیز عرض اند و معروض وجود حقیقی است که قیام جمیع بی آن مقصود
نیست و آن للعالمی ثلثه موطن احدیها التعین الاول ویدیعی
فیه شیون و ثانیها التعین الثانی ویدیعی فیه اعیان ثابتة
و ثالثها فی الخارج ویدیعی فیه اعیان خارجیه و بدستیکه مراد عالم
سه محل اند یکی از آن تعین اول است که درین موطن نام اجزاء عالم در اصطلاح صوفیه
شیون میگویند و محل دیگر آن عالم تعین ثانیست و درین محل آن در اصطلاح ایشی
اعیان ثابتة میدانند و محل سیمی این در خارج است و درین محل با اعیان خارجیه میهند
و آن اعیان الثابتة ما شمت را بحیثه الوجود و اما الظاهر و احکامها
و آثارها یعنی اعیان ثابتة بوی وجود نبوده اند بر صور علمیه خودند و هم بر آن خواهند بود
چنانچه بدین رباعی مولوی جامی قدس سره اشاره بدان فرموده اند رباعی اعیان مجذرا
سردم اند در ملک بقا بر دیکان حرمند هستند همه منظر نور وجود با آنکه تقییم ظلمات
عدمند و ظاهر نشده است مگر احکام و آثار اینها متلبس شده و ظهور نمود و آن للذکر
اولی کلشی هو الوجود و بواسطه بدی مرک ذلك الشی كالنور بالنسبة
السیاق والوان و الاشكال و الاجل دوام الظهور و مرشد تراکیم هذا
الادمرک الا الحواض بدستیکه نزد محققان چیزیکه اول مدرک میگردد در هر شی
همان هستی مطلقست و بواسطه او چیزهای دیگر ادراک کرده می شود چنانچه نور نسبت
سایر رنگها و شکلها اول مدرک میشود و از جهت دوام ظهور آن هستی و سخت پیدای آن

طهر

وجود مطلق نمیدانند آن ادراک مگر خاصان حق و ان القرب قربان قرب
النوافل و قرب الفرائض اما قرب النوافل فهو زوال صفاته
البشریه و ظهور صفاته تعالی علیه بان محیی و بمیت باذن تعالی
و یدمع و یبصر من جمیع جسدک که من الاذن والعین فقط و کذا یسمع
المسموعات من بعد و یبصر البصرات من بعد و علی هذا القیاس
و هذا معنی فنا و صفات العبد فی صفات الله تعالی و هو مشرف
بدرستیکه قرب در نوعت یکی قرب نوافل دوم قرب فرائض اما قرب نوافل عبارتست از زود
شد صفات بشریه سالک و ظاهر شدن صفات حقیقی بنوع انساب و برودین وجه
مرده را زنده کند و زنده را بمیراند باذن حقیقی و بنید و بشنود و از همه بدن خویش غزاقوش
چیز فقط و همچنین مسوعاتی که در زند آنها را بشنود و میریای تیکه بعد از آنها را بمیرد و هم
قیاس دیگر صفات او و معنی فانی شدن صفت های سالک در صفات حقیقی نیست که مذکور
شد و این مخزنه نوافلت و اما قرب الفرائض فهو فنا العبد بالکلیة
عن شعور جمیع الموجودات حتی عن نفسه ایضا بحیث لم یبق
فی نظره الا وجود الحق سبحانه و تعالی و هذا فنا العبد فی الله تعالی
و هو مرقه الفرائض و اما قرب فرائض و آن عبارتست از فانی شدن سالک بکلیه از شعور
بهم موجودات تا از نفس خود نیز بحیثیتیکه نماید در دیده باطن او مگر هستی حقیقی و نیست
فنا سالک ذات حقیقانه و تعالی و این نتیجه فرائضت حضرت مسعود است
رباعی من صورت خورا بقنای سیمیم پیوشیده در و بر تقامی منیم بلوغ نظر از نقش دو
عالم شتم تران روی برو روی ترا می تران من القائلین بوحدة الوجود من
و وجه خدا

يعلم ان الحق سبحانه وتعالى حقيقت جميع الموجودات واطناها
علم ايقيننا ولكن لا يثاهد الحق سبحانه وتعالى في الخلق منهم
من يناهد الحق في الخلق شهودا حالي بالقلب وهذا المرتبة اولى
واعلم من المرتبة الاولى ومنهم من يثاهد الحق في الخلق والخلق
في الحق بحيث لا يكون احدهما ما فاعن الاخر وهذا المرتبة الاخيرة
اولى واعلم من المرتبتين السابقتين وهي مقام الانبياء واقتضاه
لمتابعتهم ودرستك بعضه اذ قالين وحدت الوجود ميدان علمي يقيني
حسبانه وتعالى حقيقت جميع موجودات واطنا وسيت اما مشاهده او در خلق نميتوانند کرد
از بهت کم استعدادی خود و بعضی از ایشان مشاهده حق در خلق میکنند بشهودی و بعضی
و این مرتبه بلند بزرگ است از مرتبه اول بعضی از ایشان مشاهده حق در خلق مشاهده
در حق میکنند بحیثیکه یکی مرد دیگر را مانع نمی آید و این مرتبه ارفع و اعلاست از آن مرتبه
سابق و این مرتبه مقام انبیاست و اقطاب این مرتبه از کمال متابعت ایشان
بانبیاء علیهم السلام با تعبیرات آن مرتبه و باعتبار بعض کلمات آن نه باعتبار کلمات
که انبیاء علیهم السلام را می شود که آن محالست چنانچه حضرت بایزید بسطامی قدس سر
بر آن اشارت فرموده اند صامثل معرفة الخلق و علمهم بالنبي صلى الله
عليه وسلم الا كما مثل نذوة يخرج من داس الزنق المربوط بعنق
مانند علم و معرفت همه خلق نسبت علم و معرفت النبي صلى الله عليه وآله وسلم مگر همچو
ترکی نظا میشود از دهن سبوی و یا مشکلی که بجزئی بر کرده و در نفس است و در کمال
ان يحصل المرتبة المتوسطة من ثلاث المراتب الثلاثة بخلاف

المر

الشرعية والطريقة فضلا عن المرتبة الاخيرة التي هي اعلا
مما سواها من المرتبتين ومحالست که کسی بی پروای شریعت نبوی
طریقت مصطفوی مرتبه دومی را برسد دور تر از نیکه مرتبه سیمی که اعلى تر از این
هر دو است آنرا برسد حضرت خواجہ ثنائی میفرماید **بیت** سوی حق بی کتاب مصطفوی
ندود پایت اربی بدوی وان جميع الموجودات من حيث الوجود
عين الحق سبحانه وتعالى ومن حيث التعيين غير الحق سبحانه
وتعالى والغيرية اعتبارية اما من حيث الحقيقة فالكل
هو الحق سبحانه وتعالى وبدلستیکه همه موجودات از حیث هستی عین
حق سبحانه وتعالى و از روی تعین همه غیر او و غیریت اعتباریت نه حقیقی چنانچه
مولوی جامی فرموده **بای** که طالبش بر بود و کاتبش بر صاحب خا نقاه
و کراهیب دیر از روی تعین همه غیرند نه عین از روی حقیقت همه عینند نه غیر اما از
حیثیت محض حقیقت وجود همه تحت **بای** همسایه و هم نشین و همه همه اوست
در دل که او اطلست همه اوست در آنجنم فرق و مختاخانه جمع ابا لله همه اوست
ثم بالله همه اوست **سوال** اگر کوی پس ازین لازم می آید که حقیقانه و تعالی بذات در
اشکای که همه چیزهای شنیعه بود ازین غایت قاصت و نهایت قناعت است
جواب گفته شود بدان اللهم الله الامر على ما هو عليه که مکروه و مرغوب
خیر و شر امور اعتباری اندر حسب طبایع مختلفه چنانچه نزدیک طبعی مثل انشی مکروه
و نرسر و نزدیک طبعی دیگر همان شی مرغوب و خیرست چنانچه در بصیست جنت
تمثیل ندارد پس هر چه نزدیک به وجه علی الاطلاق شر و مکروه بود نیست و همچنین ضداد

فان فاهم غريب فيزكفته شود كه ظاهر شدن او درين شياسته نقص نسبت زير كره بوا
ظهور او در ظاهر نسبت در نقص و عيب پديد آيد و نه بواسطه ظهور او در ظاهر نسبت بغير او
زيادت كمال بغير ايد و اين را در مثاليندي كه نور آفتاب بر شيشاي مطيب و خوشبو
كريد بويي تا بدنه او از ان خوشبو كيرد و نه از اين كه بد بو پذيرد و ديگر آنكه در مضمون
در بدن ان موجود است با جميع ذرات بدن محيطست بدو با وجود چند نسيج
قابل با لطيفت چنانچه پيش از تعلق بدن باك و لطيف بود پس نوز حقيقي كه لطف از
هم لطيفت او را از ان چه نقصان لازم آيد فاهم مشاله الحجاب و الموج
كوز الشرح فان كل هن من حيث الحقيقت عين الماء ومن حيث
التعائن غير لها و كذلك السراب من حيث الحقيقت عين الهواء
ومن حيث التعائن غير الهواء و السراب في الحقيقت هو ان ظهر بصورة
الماء و مثال انكه همه موجودات بمحض حقيقت وجود عين حقد و از روي تعائن غير اوست
كه مثل حجاب و موج و كوفه چنين است كه اينهمه از روي حقيقت عين آب اند و از روي تعائن
غير او و همچنين سراب از روي حقيقت عين هو است و از روي تعائن غير او و سراب في
الحقيقت هو است كه بصورت آب ظاهر شد چنانچه مولوي حاجي امين بلخي مشير برين معني فرموده باي
بحرست كه وجود سرب با آب بظا هر شته بصورت موج و حباب چنان تاشد
جبا باموج حجاب بهر كره كه آن جمله سراب است و سرب و امثال ديگر نيز بسازد اگر
كسي در باي تفكر و سرب باطن را در ايدن از ان جواهر نشان بدست آيد الدلائل الدالت
على وحدة الوجود كثيرة اما من القرآن فقوله عز وجل
والله اشرف والمغرب فايهما قولوا فاهم وجهه الله و نحن اقرب

ان

اليه من جبل الوريد وهو معكم اينما كنتم و نحن اقرب اليه منكم
ولكن لا تبصرون ان الذين يباعدونك انما يباعدون الله يد الله فوق
ايديهم هو الاول والاخر والظاهر والباطن وهو بكل شئ عليم و في
انفسكم افلا تبصرون و اذا سالك عبادي عني فاني قريب و ما رميت
اذ هميت ولكن الله رمى وكان الله بكل شئ محيطا الي غير ذلك
من الايات الكريمة و اما من اقوال نبينا صلى الله عليه وعلى اله
سلم اصدق كلمة قالها العرب كلمة لبيد الاكل شئ ما خلا
الله باطل و قوله صلى الله عليه وسلم ان احدكم اذا قام الى الصلوة
فانما يناجي ربه فان ربه بينه و بين القبلة و قوله صلى الله عليه وسلم
حاكيما عن الله تعالى ولا يزال عبد يتقرب الي بنو اهل حتى اجبته فاذا اجبته
كنت سمع الذي يسمع به و بصره الذي يبصر به و يا ايها التي
يبطش بها و حبله التي يمشي بها و قوله صلى الله عليه وسلم ان الله يقول
اذا مرضت فلم تعدني الا اخرجك حديث روي الترمذي في حديث طويل
والذي نفس محمد بيده لو انكم دليتم بجبل الى الارض لهبط على
الله تعالى ثم قرأ صلى الله عليه وسلم وهو الاول والاخر والظاهر والباطن
وهو بكل شئ عليم الا غير ذلك من احاديث الصحيحة و اما اقوال
الايمانه العارفين بالله الدالة على وحدة الوجود فاكثر كثرة
بحيث لا يتاتي في العد والحصر و لانه اذا ذكرها وان شئت فعليك
بمطالعة نسختهم بحمد انشاء الله تعالى و حجج و دلائل البرهانه و وجود

فاذا اجبته

پاره ازان که از قرآن وحدیث مذکور شد با عجاب عقل و ارباب نقل مخفی نباشد که از
صدر اقل بعضی از زمانه صحابه و تابعین رضی الله عنهم تا زمانه ما کبیرا متقدمین و عرفا متقدمین
که هر یک آیه من آیات الله بودند بر زمین از اشارات این آیات نفعی از تلوکجات این
احادیث مرویه برین مطلب شریف سر لطیف حجت گرفته اند و بسا معقولات
صحیح و مشکوفات صریح خاشاک شجاعت اصحاب ظاهر که در مضیق تقید بنده اند و
از جواب بجزیره فرسند گرفته اند با وجود این چندین لشکر قایل و فوجهای سخنان خود
بر آنکسخته اند و در شهرهای کتب و دیجات روان نامر و فرموده و رسیده اند و هیچکس را مجال
مقاومت و مقابله و بحث و مجادله بدو نیست اگر عنان تقریر سوسوی توهمات این آیات
بوجود متسک این آیات میگردانیم این رساله از حد اختصار بدرمی آید و ما از دعا با اینها
اگر کسی را استیجاب باید که کتب مبسوطه این قوم مطالعه نماید که فی الجملة عاقل سلیم و
حازم سقیم را اعتدای این طایفه که اعلم اهل درایت و اعرف خداوند و آیت انزل و
حجت بر مقصد کفایت خالصا یارب عن الاستغفال بالماله فی اننا
حقیقه الاستیجاب کما هی ایها الطالب ان اردت الوصول الی
الله فالتمسه متابعت النبی صلی الله علیه و سلم اوله قوه و دفعه و ظاهر
و باطن یعنی ای طالب جانبا زوای باز مشیانه را از اراده وصول باو دنیا نیاز
داری باید که بجد تمام و کمال کوشش و اهتمام در پی خلاصه نام علیه افضل التجهه و از پی
السلام رو آری در گردن و کفتر و بجان من حمت خود کلی بروماری ثم افعل امری
و حله الوجود ثانیاً التي هی عین معنی الکلمة الطیبة من غیر استطرط
الوضوء وان وجد فهو اولی و لاهن مخصیص وقت دون وقت و من

غیر ملاحظه النفس د خوه و جزو جواهر الرقبة و لاهن ملاحظه
حروف الکلمة الطیبة بل لا تلاحظ الالمعنی فقط فی کل
حال قایما او قاعدا ماشیا او مضطجعا متحرکا او ساکنا اشاربا او
السکادا پس ازین مراقبه وحدت وجود که مقصد سنیست و عین معنی کلمه
طیب بی شرط و ضوابط آرا و اگر با وضو بوزنی نیکو کار و تخصیص وقت و ملاحظه دم از روی
دخول و خروج و رعایت الفاظ آن کلمه دران مراقبه مدار بلکه ملاحظه کنی مگر معنی آن در
همه حال و زمان چه در نوشیدن و خوردن و چه استیادن و نشستن چه در رفتن و رفتن
و چه در چندین قرار گرفتن در همه آن کار بکند و در طوقه مراقبه است تنفیه
انیتک اولاً و الاینه عبارة عن ان تكون حقیقتک و باطنک
غیر الحق سبحانه و تعالی و لا تنفی الاهداه الاینة وهو عین معنی
لا اله ثم تثبت الحق سبحانه و تعالی و باطنک ثانیاً وهو عین
معنی الا الله و طریق مراقبه آنست اول نیت خودیت از ولت بر کنی و آن
خودیت عبارت از آنست که حقیقت باطن خود را غیر حق تعالی ثابت کنی این
نیتی است عین معنی لا اله است که جاروب منزل بادشاهست چنانچه حکیم ثانی فرموده
بیت تجاروب لانه زوی راه بنوی در سرای الا الله پس ثابت کنی تو وجود مطهر کنی
بخت که آن عین معنی الا الله است فان قلت اذا کان الوجود واحداً
و غیره لیس موجود فای شیء تنفی وای شیء تثبت قلت وهم
الغیریه و الاثنینة نشاء للخلق و هذا الوهم باطل فک ان
تنفی هذا الوهم اولاً ثم تثبت الحق سبحانه و تعالی و باطنک ثانیاً

والرکوی که چون خورشید وجود مطلق کمیت و غیر او موجود نیست بیشک نفس
هم چنین کم و ثبوت کلام گویم که بهم عبار غیرت و ابرودی که در دل عالم خاسته است
و این هم باطلست که ترا از اوج مرتب در نایب بعد انداخته است پس بر تو لازمست
که بجای رب نفی آن عبار و هم را یکسو بسازی و بگفت اثبات حق در باطن خود برداری
ایها الطالب اذا غلب الحال عليك بفضل الله تعالى لا تقل
علم نفی اینک الوهیه بل لم یبق فیک الا اثبات الحق سبحانه
و تعالی رزقنا الله تعالی و ایا که هذا المقام بحمیه النبی صلی الله
علیه و سلمه امین یارب العالمین ای طالب آگاهش بدان بلا شتاب
که چون لشکر غلبه حال فضل که بلیتعال بر تو خواهد ساخت و خودی تو از دل تو خواهد
بر انداخت نتوانی که نفی این خودیت و همیه کنی بلکه مانند تو مکر اثبات حق و وجود مطلق
سبحانه و تعالی روزی کند خدا تعالی ما را و شمار این مقام بحمیت النبی صلی الله علیه
سلم و بحمیت اله الکرام و اصحاب العظام و بدان که مراد از غلبه حال مذکور غلبه بود حق سبحانه
تعالست بجهتیکه محو سازد ترا از شهود جمیع موجودات تا از نفس تو نیز پس در آنوقت
نفی انیت و همیه نتوانی کرد زیرا چه نفی انیت از برای نفی غیرت و همیه و ثبوت حق
تعالست در ذوق و وجدان تو چنانکه منافی بود اول در علم و اعتقاد تو پس شک نیست
که بوقت غلبه شهود حق تعالی غیرت حقیقیه و همیه که ثابتست فی نفس الامر در ذوق
و وجدان تو منافی خواهد شد بلکه غیرت اعتباری که فی نفس الامر ثابتست نیز از نظر تو
مرتفع خواهد شد پس اگر در آنوقت نفی خودیت کنی تحصیل حاصل لازم آید و در
که آن نفی کردن نتوانی فاقتم تنبیه طالب شریدم و میستفید را باید که این هر دو باقی

بگویند

حضرت مولانا جامی قدس و نصب العین خود سازد رباعی ناگرد طلسمی خوشتر است
از کج حقیقت بتوان کشف حجاب در ایست حقیقت و سرانست سخن سیراب نشکستی
در ای سیراب ایضا از ساحت دل عبار کثرت رفتن خوشتر که بهره در وقت سفتن
مغز سخن مشو که توحید خدا واحد دیدن بوده و احد گفتن و نیز درین کلمات که حضرت
ایشان در توضیح گفته اند بفکر تمام پردازد و خود را در گفت کوی دیگر ننیزد
و آن این کلمات شامل در کلمات قدسیه ارباب توحید و تفکر و انفس تمیز که
اصحاب مواجید قدس سر اهرام نبیه و تنوین است نه تحصیل کمال معرفت
تحقیق را زیرا که علوم و معارف ایشان نوع و جد نیست نه نقلی و تقلیدی یا عقلی و بر با
پس بکلیه بساط حسرت و وجود نوشتن و بگفتگوی بجای اصل خورشید نشستن
کمان جهالت و غایت ضلالت از گفتن بزبان تا یافتن بوجدان تفاوت
بسیار و از شنیدن بکوشش تا کشیدن در آغوش درجات بی شمار چند نام شکر بری
تا شکر خوری کام تو شیرین نشود و هر چند وصف ناله کوی تا ناله نبوی مشام تو شیرین
نکرد پس چون طالب صادق را بواسطه مطالعه این سخنان سلسله شوق در حرکت
آید و عیب طلب قوت کیر ذمی باید که بجز گفت و شنید بسنده نکند بلکه بجهت
و حسب المقدور در تحصیل این مطلوب بکوشد شاید توفیق موافق آید و ساعت
مساعت نماید تا عروس این سر را از چهره خود برقع کشاید تمت کلامه
ایضا میگوید بنده احقر دوزخ کمتر از مقصد دور از مطلب محبوب سچا به عبد الغفور که
مترجم این مسطور است که این خیال نه بدین هوس بخت است که سفال وجود خود را
در سلک جواهر مصنفان این فن درارد و خود را از زمره ایشان بشمارد بلکه بر این

که اگر طالب صاوق یا اهل دل صادق برین سطور مرد نماید او ابد عای مغفرت
یاد آرد که این بجا چه جز فضل حق سبحانه و تعالی و شفاعت
مجان او سر مایه دیگر ندارد در رحمہ اللہ

لمن اجاب سؤالنناو

واجب انالنا

م
م



